

BAGRAS

20095

22 OKAK



TA. V, 53

# القلاع

## أيام الحروب الصليبية

ترجمة  
سعيد طيان

ترجمة  
محمد وليد الجلال

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Cilt: 11	
Yayıncı	TDV
Yayıncı Yılı	1984

1984 - Dimesk

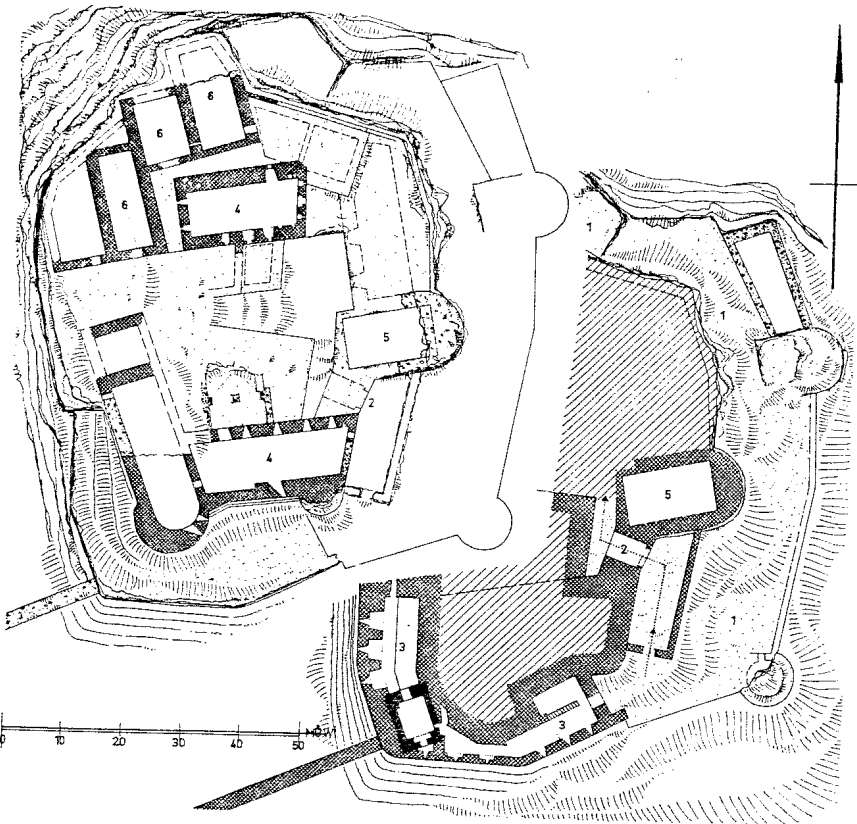
دارالفكر

٥٩

Bibliography:  
Enc. Isl. I, 593 (R. Hartmann 1913); Enc. Isl.  
(2) I, 937 (Cl. Cahen 1960);  
Cl. Cahen, La Syrie du Nord à l'Époque des  
Croisades, Paris 1940, pass.;  
Guide Bleu: Turquie, Paris 1958, 465.

المراجع:

الموسوعة الإسلامية . ١ . ٥١٣ . ( ر . هارتمان ١٩١٣ ) .  
الموسوعة الإسلامية ( ٢ ) ص ٩٣٧ ( سي . ل . كاهن ١٩٦٠ ) .  
سي . ل . كاهن - سورية الشمالية في عصر الصليبيين .  
باريز ، ١٩٤٠ .  
الدليل الأزرق - تركيا ، باريز ١٩٥٨ ، ٤٦٥ .



المخطط ٥:

يعود تاريخه إلى القرنين الثاني عشر والثالث عشر بالتشير  
الكثيف .

بغراس Bagras مخطط أرضي للقلعة ، مقياس

١ / ١٠٠٠

١ - القلعة السفلى ، ٢ - ساحة أمامية وحسن الحرس  
( حصن البوابة ) ، ٣ - الشرفة السفلى ، ٤ - مباني القصر ، ٥ -  
البرج الكبير ، ٦ - غرف المستودعات .  
( بالاستناد إلى استطلاع المؤلف ) .

أ - القلعة السفلية والأرضية السفلية للقلعة العليا .  
ب - الأرضية العلوية للقلعة العلوية ( مباني الأرضية  
السفلية مبنية بالرسم المنقط ) مع مباني الطور الأول  
( البيزنطي ) وهي مرسومة بالخط الأسود ، بينما رسم القسم الذي

٥٨

بغراس (\*) BAĞRAS ( بايراس )

اللوحة ٢٨ - ٣١

باليونانية باغراي ، بالفرنسية باغراس أو  
( وهو الأغلب ) غاستون Gastun وغاستين Gastin  
وغواستون Guaston وغير ذلك ، بالتركية بايراس  
Bağras .

الوصف:

قلعة وقرية صغيرة في لواء الإسكندرون تقع  
بين الشعاب الشرقية للسلسلة الجبلية التي تكون  
قزيريل ضاي والأمانوس . وهي مثل حصن الحصار  
الذي يسيطر على شعب ييلان نفسه ، كانت تشكل  
مفتاح الطريق الواصل بين أنطاكية  
- الإسكندرون - قليقية . والقلعة التي ماتزال  
محفوظة في حالة جيدة إلى حد ما ، تطل على واد  
جبلي فوق مخروط صخري ينحدر بشدة من جميع  
الجهات . ولقد شيدت القلعة على عدة مستويات  
بسبب شدة انحدار السفوح الصخرية ، وترتبط  
بعضها ببعض بعمرات وسلام . وهي على هذا النحو  
تتأشى مع الأرض المحيطة بها ، ويذكرنا تصميمها  
المتضام بالقلاع الأرمنية في قليقية . وبغض النظر  
عن الغرف العديدة ذات العقود وممراتها الكثيرة المبنية  
داخل المنحدرات فإن محافظ من القلعة العلوية  
لايزيد عن بقايا قاعتين ضخمتين . وعند أقدم  
القلعة توجد قناة جر مائية ضخمة كانت تستخدم  
أيضاً لإغلاق القسم العلوي من الوادي .

التاريخ:

١٠٩٧ . من المرجح أن البيزنطيين هم من شيدوا  
القلعة في القرن العاشر ، واحتلها الصليبيون على  
الأغلب أثناء حصار أنطاكية .

١١٠٨ . اعتبرت بغراس من ممتلكات أنطاكية

بموجب معاهدة دورازو Durazzo .

١١٥٣ . انتقلت القلعة إلى حوزة الفرسان  
الداوية ، ومن المعتقد أنهم أجروا تحسينات على  
دفاعاتها في هذه الفترة . وكانت تلعب دوراً هاماً في  
النزاعات بين الفرنجة والأرمن وبين الإمارات العربية  
المحلية كذلك .

١١٨٨ . حاصر صلاح الدين القلعة في هذا العام  
واستولى عليها ، ثم هجرها وخرّبها عندما سمع بأخبار  
قدوم الإمبراطور فريديريك الأول ( بربروسا ) .

١١٩١ . سبق الأرمن الأنطاكيين في احتلال  
القلعة وأعدوها للدفاع زارعين بذلك بذور نزاعات  
طويلة نشبت ما بين الطرفين .

١٢٦٨ . من المرجح أن القلعة هجرت بعد  
سقوط أنطاكية وشغلها السلطان بيبرس . واستعادت  
أهميتها حتى الاحتلال العثماني لسورية .

(\*) جاء وصفها في كتاب تقويم البلدان لأبي الفداء على النحو التالي :

وهي ذات نعة مرتفعة ، ولها أعين ووادٍ وساتين . قال ابن حوقل : وبغراس على طريق الثغور ، وكان بها دار ضيافة لزييدة .  
قال في العزيري : وبغراس بينها وبين أنطاكية اثنا عشر ميلاً ، وبينها وبين إسكندرونه أيضاً اثنا عشر ميلاً ، وهي في الجبل  
المطل على عنق حارم ، وحارم في جهة الشرق عنها . وبينها نحو مرحلتين ، وبغراس في جهة الجنوب عن دريساك ، وبينها بعض  
مرحلة .

# دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دوازدهم، تهران، ۱۳۸۳

منابع تاریخی از چگونگی و زمان فتح بغراس به دست مسلمانان سخنی به میان نیاورده‌اند، اما به نظر می‌رسد که این ناحیه در جریان بیکارهای مسلمانان در سوریه پس از جنگ یرموک و به هنگام فتح انطاکیه در ۱۵/۶۳۶م به دست ابوعبیده جراح بدون جنگ فتح شده باشد (بلاذری، ۱۸۶-۱۸۷)؛ زیرا اراکلیوس امپراتور روم شرقی پس از شکستهای پیاپی سپاهیان در برابر مسلمانان، سوریه را رها کرد و به پایتخت خود قسطنطنیه بازگشت و در سر راه خود، دزهای میان اسکندریه و طرسوس را نیز ویران کرد تا مسلمانان، بین انطاکیه و سرزمینهای روم از اراضی آباد عبور نکنند (همو، ۲۲۴-۲۲۵؛ طبری، ۶۰۳/۳). به درستی روشن نیست که آیا قلعه بغراس در دوران فتوحات مسلمانان در سوریه وجود داشته است، یا نه؟ اما می‌دانیم که هشام بن عبدالملک (حک ۱۰۵-۱۲۵/۷۲۳-۷۴۳م)، خلیفه اموی برای محافظت از گذرگاههایی که به ناحیه تغور منتهی می‌شد، قرارگاه و قلعه‌ای کوچک که در آن ۵۰ تن نگهبان استقرار داشتند، در گردنه‌های بغراس بنا کرد (قدامه، ۳۰۹؛ بلاذری، ۲۲۸-۲۲۹). در همین زمان، اراضی بغراس در تملک مسلمة بن عبدالملک (د ۱۲۰ق) بود که آن را وقف قرارداد (همو، ۲۰۲).

در دوره عباسیان، هارون الرشید استحکامات جدیدی به نام «عواصم» در مرزهای حدود روم شرقی بنیان نهاد، تا غازیانی که از نبرد با رومیان باز می‌گشتند، به آنجا پناه آورند (همو، ۱۸۰). بغراس نیز از جمله «عواصم» به شمار می‌رفت. هارون الرشید تلاشهایی برای آبادانی این ناحیه کرد و حتی زبیده همسر وی مهمانخانه‌ای در بغراس ساخت و آن را وقف رهگذران کرد که در سراسر سرزمینهای شام مهمانخانه‌ای جز آن نبود (اصطخری، ۶۵؛ حدود العالم، ۳۸؛ «دائرة المعارف اسلام»، همانجا). در ۳۵۱ق/۹۶۲م سپاهیان امپراتوری روم شرقی در پی لشکرکشی به سرزمینهای اسلامی، به بغراس حمله کردند و مردم آنجا در برابر پرداخت ۱۰۰ هزار درهم امان گرفتند (ابن شداد، ۱(۲)/۴۱۳؛ ابن اثیر، ۵۳۸/۸-۵۳۹).

در ۳۵۷ق/۹۶۸م نیکفوروس فوکاس امپراتور روم شرقی پس از تصرف کیلیکیا درصدد برآمد برای تثبیت مواضع خود انطاکیه را نیز مسخر کند؛ وی پس از تسخیر انطاکیه، استحکامات واقعی قلعه بغراس را بی‌افکند و یکی از فرماندهان خود به نام میخائیل بورتزس را بر آنجا گماشت (انطاکی، ۱۲۷؛ البواقیت...، ۱۲۴-۱۲۵؛ «دائرة المعارف اسلام»، همانجا؛ EI<sup>2</sup>, I/909). این قلعه تا ۴۷۷ق/۱۰۸۴م که سلیمان بن قتلش (حک ۴۷۰-۴۷۹ق) - بنیان گذار سلسله سلجوقیان روم - آنجا را به تصرف آورد، در دست رومیان بود (ابن شداد، ۱(۲)/۴۱۳).

در ۴۹۱ق/۱۰۹۸م قلعه بغراس و شهر انطاکیه به دست جنگجویان صلیبی سقوط کرد (ابن قلاسی، ۱۳۴؛ ابن عدیم، ۱۳۱/۲). از این تاریخ قلعه بغراس در اختیار دیوبه یا داویه‌ها (سواران معبد) قرار گرفت.

برای سرکوب برادر یاری خواست و او پذیرفت (عتبی، تاریخ، ۱۶۱-۱۶۲؛ ابن اثیر، ۱۳۰-۱۳۱/۹؛ ذهبی، ۴۸۵/۱۷؛ نیز نک: ابن خلکان، ۱۷۷/۵). احتمالاً سبکتکین پیش از مرگ نواحی هرات و پوشنگ را به بغراجق داده بود (نک: عتبی، همان، ۲۰۶؛ ابن اثیر، ۱۵۹/۹) و آن‌گاه که محمود سرگرم نبرد با دشمنان بود، خلف بن احمد صفاری فرصت را غنیمت شمرد و به دست فرزند خود، طاهر قهستان و پوشنگ را تصرف کرد. بغراجق پس از جلوس محمود بر تخت از او اجازه خواست تا این سرزمینها را بازپس گیرد. آن‌گاه به پوشنگ حمله برد و در آغاز بر سپاه طاهر پیروز شد و غنائم بسیاری نیز به چنگ آورد، اما ظاهراً از وجود دشمن غفلت کرد و به شادخواری و عیش و نوش پرداخت. در این میان طاهر حيله‌ای به کار بست و بر بغراجق حمله آورد و او را به یک ضربت از اسب به زمین افکند و سرش را از تن جدا کرد (تاریخ...، ۳۴۵-۳۴۶؛ عتبی، همانجا؛ ابن اثیر، ۱۵۹/۹-۱۶۰؛ رشیدالدین، ۹۲؛ حمدالله، ۳۹۲). از آنجا که محمود غزنوی در جمادی الآخر ۳۹۰/۱۰۰۰م به انتقام خون عموی خود به سیستان لشکر کشید (نک: تاریخ، همانجا؛ نیز نک: عتبی، همان، ۲۰۷)، می‌توان حدس زد که قتل بغراجق میان سالهای ۳۸۸ تا ۳۹۰ق روی داده باشد (نک: بازورث، ۱۳۴؛ ناظم، ۶۷، که سال ۳۸۸ق را یاد کرده‌اند).

مأخذ: ابن اثیر، الکامل؛ ابن خلکان، وفیات؛ بارتولد، و.و. ترکستان نام، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۶۶ش؛ تاریخ سیستان، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۴ش؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعيب ارزووط و دیگران، بیروت، ۱۴۰۶/۱۹۸۶م؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸ش/۱۹۵۹م؛ شبانکاره‌ای، محمد، مجمع‌الانساب، به کوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ش؛ عتبی، محمد، «تاریخ یمنی»، ضمن شرح الیمنی (الفتح الرومی) از منینی، قاهره، ۱۲۸۶ق؛ همو، تاریخ یمنی، ترجمه ناصح جرفادقانی، به کوشش جعفر شمار، تهران، ۱۳۴۵ش؛ نیز:

Bosworth, C. E. «The Tahirids and Šaffārids», *The Cambridge History of Iran*, vol. IV, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975; Nāzīm, M., *The Life and Times of Sulṭān Mahmūd of Ghazna*, Lahore, 1973.

نادیابریگ‌نیسی

## بُغراخان، نک: قراخانیان.

بَغْرَاس (نام باستانی: باگرای)، دژ و روستایی کهن در شهرستان بیلان از استان ختای کشور ترکیه.

دژ بغراس در ناحیه مرزی بین سوریه و آناتولی در رشته کوه‌های آمانوس بر سر راه انطاکیه به اسکندرون واقع بوده است و از لحاظ سوق الجیشی برای دفاع از انطاکیه اهمیت حیاتی داشته («بغراس»؛ «دائرة المعارف اسلام...»، IV/450)، و در جنگ‌های میان عباسیان و بیزانسیها نقش مهمی ایفا کرده است. بغراس گاه در تصرف امپراتوران بیزانس و زمانی در دست خلفای عباسی («دائرة المعارف ترک»، V/53).

*al-Tawārikh-i Rashīdī* (ed. K. Bayānī), Tehran 1317/1938, index; Ibn Baṭṭūta (ed. Defrémery and Sanguinetti), Paris 1854, ii, 117 ff.; *Ta'rikh-i Shāikh Uways* (ed. J. B. van Loon), The Hague 1954, 57, 59; C. D'Ohsson, *Histoire des Mongols*, The Hague and Amsterdam 1835, iv, 667 ff., 714 f., 720; H. Howorth, *History of the Mongols*, London 1876-1888, iii, 605 ff., 622 ff.; 'Abbās al-'Azzāwī, *Ta'rikh al-'Irāq...*, Baghdād 1935, 493-6, and index; B. Spuler, *Die Mongolen in Iran*, Berlin 1955, index. (R. M. SAVORY)

✕ **AL-BAGHDĀDĪ**, 'ABD AL-KĀHIR B. ṬĀHIR, ABŪ MANṢŪR AL-SHĀFI'ī, d. 429/1037. His father took him to Nishāpūr for his education and there he made his home. Most of the scholars of Khurāsān were his pupils and he could teach 17 subjects, especially law, principles, arithmetic, law of inheritance and theology. He left Nishāpūr because of rioting by Turkmens and went to Isfarā'īn where he soon after died. He was learned in literature as well as in law, was rich, helped other scholars and his books on law, arithmetic (one survives) and the law of inheritance were highly praised. He wrote several books on theology; *Kitāb al-Milal wa 'l-Nihāl* is lost; *Uṣūl al-Dīn*, a systematic treatise, beginning with the nature of knowledge, creation, how the Creator is known, His attributes, etc. is rather like *al-muḥaṣṣal* of Muḥammad b. 'Umar al-Rāzī, but gives the views of the sects on each subject. It cannot be identified with any of the books named by al-Subkī. The tone throughout is objective, unlike that of his other book *al-Farq bayn al-Firaq*. This takes each sect separately, judges all from the standpoint of orthodoxy and condemns all which deviate from the strait path. It is not a plain tale of facts, like Shahrastānī's *Kitāb al-Milal wa 'l-Nihāl*, but a polemic. In spite of a chapter heading "Socrates and Plato" it deals only with Islam though it brands some aberrations as unworthy of the name. It ends with an exposition of orthodox belief. Two books, which presumably went into greater detail, *The Errors of Abu 'l-Hudhayl* and *The Errors of Ibn Karrām*, are lost. It is fair to say that he draws from doctrines, which he condemns, conclusions never envisaged by their authors.

*Bibliography*: Al-Subkī, *Ṭabaqāt al-Shāfi'iyya* iii, 238 ff. Ibn Khallikān, § 402; *ZDMG* 65, 349 ff., *MO* 19, 187ff.; Brockelmann, I. 385, SI 666.

(A. S. TRITTON)

✕ **AL-BAGHDĀDĪ**, AL-KHĀṬĪB [see AL-KHĀṬĪB, AL-BAGHDĀDĪ].

✕ **BAGHL**, mule (pl. *bighāl*, fem. *baghla*; but some think that *baghl* denotes the hybrid without distinction of sex, and that *baghla* is a singulative form which applies both to the male and female); the same word denotes both the hinny, the offspring of a stallion and a she-ass (cf. however *kawdar* in al-Mas'ūdī, ii, 408; *contra*: al-Djāhīz, *Bighāl* 120; al-Damīrī, s.v.; cf. al-Djāhīz, *Tarbi'*, ed. Pellat, index, s.v.), and the mule, the offspring of a he-ass and a mare, the morphological characteristics of the two varieties being midway between those of the he-ass and those of the stallion, with however a tendency to be influenced by the mother's side. Kārūn (Korah; see al-Damīrī) or Ṭahmūrath (see al-Ṭabarī/Bal'amī, trans. Zotenberg, i, 101) was the first to bring about this cross-breeding, but the Kur'ān (xvi, 8) naturally attributed the creation of the mule to God. Muḥammad himself possessed mules (notably Duldul, which lived up to the time of Mu'āwiya), so that although the *hadīth*s forbidding the consumption of the flesh of the mule (like that

of the ass) may be authentic, those concerning the interdict on the mating of asses and mares have less chance of being so; at all events, it was not observed, and the mule industry did not suffer by reason of it. The postal service used these animals, and eminent men and women of noble birth did not disdain to ride on them, in spite of their stubbornness and obstinacy, because their even gait and surefootedness made them valued mounts.

Men of an inquiring mind have been especially interested in this hybrid and its sterility; the Arab zoologists, however, thought that the she-mule was by nature fertile, but that it could not retain the male (*lā ta'laḥ*), or that it was too small-boned to give birth without losing its life; in order to prevent accidents of this sort it was sometimes "sewn up" (*maktūba*). But al-Damīrī relates that in 444/1052 a she-mule gave birth to a black filly and a white mule.

The size of its head and penis, its longevity (due to continence), its sterility, its obstinacy and other characteristic traits of the mule are proverbial, and the words *baghl* and *baghla* enter into a large number of everyday expressions (for an account of the she-mule of Abū Dulāma, which became proverbial by reason of its defects, see M. Ben Cheneb, *Abū Dolāma*, Algiers 1922; al-Djāhīz, *Bighāl*, 100 ff.). Certain parts of the body of the mule, notably its teeth, hair, hooves, and blood, were used in the preparation both of drugs, and of charms and amulets. To see a mule in a dream was interpreted as a sign of a voyage, or of longevity, degeneracy, sterility, etc.

In addition to the other meanings collected by the Arabic dictionaries and Dozy, it is worth noting that the word *baghla* (pl. *baghālāt*) denoted in Egypt female slaves born of unions between Ṣakāliba and another race (see al-Djāhīz, *Bighāl*, 66).

*Bibliography*: In addition to the usual works on zoology (in this category the dictionary of Damīrī is a fundamental work), pharmacopoeia, oneiromancy, etc. (see for example the bibliography of the article *AR'Ā*), which give a certain amount of information, particular attention is drawn to the fact that mules, doubtless because of their curious origin, prompted Djāhīz to write a special study, *al-Kawl fi 'l-Bighāl* (ed. Ch. Pellat, Cairo 1375/1955), which is a sort of supplement to the *K. al-Hayawān*, and in which the author quotes chiefly anecdotes and verses illustrating the character and usefulness of these animals.

(CH. PELLAT)

✕ **BAGHLI** [see DIRHAM].

✕ **BAGHRĀS**, the ancient Pagrae, guarded the Syrian end of the Baylān pass on the road from Antioch to Alexandretta across the Amanus, and was thus a place of transit and a strategic position of importance. This region, which had been laid waste at the time of the first wars between the Arabs and the Byzantines, was furnished with colonists by Maslama; this initiated a recovery, and Hishām built a small fort there; it was naturally included in the region of the *'awāsim* [q.v.] organised by Hārūn al-Rashīd behind the Syro-Cilician *thughūr*, and there existed there at the time of al-Balkhī a hospice for travellers, which is said to have been founded by Zubayda. The actual fortification of Baghrās was the work of Nicephorus Phocas who had reconquered Cilicia and was planning the reconquest of Antioch (357-8/968), and Michael Bourtzes set out from Baghrās when the following year he in fact occupied Antioch. Baghrās was occupied, without striking a blow, by Sulaymān b. Kutlumish and then by the